

فهرست

جزوه دویست و یکم

گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علی‌شاه)

شهریور ۱۳۹۳ (قسمت سوم)

عنوان

صفحه

از همه‌ی برادران و خواهران تشکر می‌کنم که کمک و مددکاری را یک عبادت می‌دانند / در مورد جشن مددکاری / راجع به عده‌ای از فقرا که در دست برادران جاهل و برادران دشمن ما اسیر هستند و اسمشان زندانی است ولی کم‌کم از زندان نفس و هوای نفس آزاد شدند. ۱۰.....  
در مورد کسی که نوشته یکی، دو سال است درویش شدم ولی تا حالا هیچی ندیدم! / «آن را که خبر شد؛ خبری باز نیامد» / یک گناه به اینهایی می‌رسد که نمی‌توانند خودشان را نگه‌دارند؛ جیغ می‌زنند، داد می‌زنند. خیلی‌ها خیال می‌کنند درویشی همان است / درویشی آن است که اگر هم واقعاً چیزی می‌بینی بتوانی خودت را نگه‌داری و از جای تکان نخوری / در مورد سؤال کسی که می‌گوید چه کار کنم پسرم نماز بخواند؟ / مسئولیت دینی برای شخص

شماست و مسئولیت هیچکس دیگر به گردن شما نیست /  
مسئولیت و به اصطلاح وظیفه که آفریدند، حدّ مشخصی  
دارد، هر کسی در همان حد باید انجام بدهد / هیچ بیماری  
لاعلاج نیست، بنابراین هیچ بیماری را رها نکنید، به دکتر  
مراجعه کنید، دستور طبّی هم انجام بدهید، شفا هم از

خداوند بخواهید. .... ۱۲

در مورد: «خدا یا شرّی بده که خیری در آن باشد» / درباره‌ی  
توبه‌هایی که به قصد برگشت به خداوند باشد و مورد قبول  
است و یا توبه‌هایی که از ترس یا به قصد این است که حالم  
خوب بشود / خداوند یک پیچیدگی در بدن انسان آفریده  
است که خودش هیچوقت نمی‌تواند بفهمد که در چه  
حال است و این نه تنها در حالات جسمانی معتبر است بلکه  
در حالات روحانی هم هست / تقریباً هیچکس نمی‌تواند  
بفهمد که در چه حالت معنوی هست / آنهایی که درک و  
فهم‌شان، درک و فهم معنوی است، اصلاً احساس می‌کنند  
که در این دنیا موقت هستند و در هر لحظه ممکن است  
بروند، چون در این حالت هستند از هیچ چیزی نگرانی  
و ترس ندارند، می‌دانند بالاخره روزی رفتنی هستند / آدم از  
ترس توبه نکند، همیشه آماده‌ی توبه و نیکی باشد تا

خداوند هم او را ببخشد. .... ۱۶

در مورد اعتقادات / مسأله‌ای را که با عقل می‌شود حل کنید، دیگر لازم نیست به کتاب فقهی مراجعه کنید / در هر کاری خبره‌ی خودش باید باشد / درباره‌ی مرجع تقلیدی که در رساله‌اش گفته که درویش‌ها همه بر باطلند / آن کسی که از او مشورت می‌کنید باید امین باشد / اگر هر کاری در مسیر خودش باشد و هر شخصی در مسیر اختیارات خودش حرف بزند و نظر بدهد، نظم در جامعه برقرار می‌شود / نعمات الهی را غنیمت بدانید / خداوند زحمت‌های بدنی را برای آزمایش شدن آفریده مثل آهن که چکش بر آن

می‌زنند، محکم‌تر می‌شود. .... ۲۱

با هر یک از فقرا که مصافحه می‌کنید، واقعاً درد دل باید از هم گذشت کنید / مصافحه باید با حال خلوص نیت و با حال تواضع باشد و درد دل به یادش باشد که این

مصافحه چیست. .... ۲۸

داستان قوز بالا قوز / اگر حرفی بی‌موقع گفته شود، مضرّ است / اگر دستوراتی که داده شده را رفتار نکنید و بگویید: «یک نظر پیر به از صد چله» قوزی بالای قوزتان می‌آید چون این حرف‌ها بیخود نیست بلکه فکر و عمل شما

بیخود است / سعی نکنید هر خطا و فکر خطایی که هست یا کوتاهی که در افعال و کارتان هست را به دیگری نسبت بدهید، اول به خودتان بپردازید / کسی در مورد ازدواج گفته است که مثلاً چون طرف من درویش است، من هم می‌خواهم درویش بشوم، گو اینکه چیزی از درویشی نمی‌فهمم / اول باید بفهمید، همان حدّ اقل را که فهمیدید

کافی است که وارد مطلبی بشوید. .... ۲۹

تعیین مرز بین این سیاستی که ما، در آن دخالت نمی‌کنیم و بین زندگی معمولی چیست؟ / شقّ عصای مؤمنین نباید کرد تا اختلاف ایجاد نشود / در مورد حفظ وحدت / راجع به حضرت سلطان‌علیشاه و اختلاف شاه با مجلس آنوقت /

درباره‌ی ملک درمانگاه بیدخت برای تأسیس درمانگاه. .... ۳۳

ما، درویشی از لحاظ اجتماعی گفتیم که با هرگونه جنگ، ناسازگاری و اینها مخالفیم، نه اینکه تسلیم می‌شویم / همه می‌گردند تقصیر از دیگری پیدا کنند، فکر نمی‌کنند که خودشان هم تقصیری دارند / هر عیبی که به طرف می‌گویید، اگر فکر کنید در خودتان هم هست، اگر کاملش هم نباشد، شعله‌ای از آن عیب هست / در مورد اختلاف زن و شوهرها / خیلی اختلافات به سرعت و سهولت حل

نمی‌شود، به تدریج باید حل شود. اما دستوری برای فقرا این است که هم خودشان را از شرّ شیطان حفظ کنند و هم «خود درویشی‌شان» را حفظ کنند یعنی کاری کنند که بین دو درویش ایجاد اختلاف نشود/ همیشه تذکر و یادآوری‌ام راجع به حفظ اتحاد و یگانگی بوده. ۴۰.....

در مورد تهمت‌هایی که به عایشه همسر پیغمبر زده بودند/ درباره‌ی حکم «لعان»/ راجع به زیارت قبر که وهّابی‌ها می‌گویند گناه دارد؛ ما قبر را زیارت نمی‌کنیم، از او می‌خواهیم، در واقع می‌گوییم وقتی داری به سمت خداوند می‌روی، مثل بچه‌ی کوچکی دست ما را هم بگیر و همراهت ببر/ تمام آیات قرآن که در مورد احکام صادر شده، موردی دارد و یا اینکه شرح وقایع است، به همین دلیل هم می‌بینیم چیزهایی ظاهراً با هم مخالف به نظر می‌رسد ولی هر کدام موردی دارد. در مورد آیات و همه‌ی دستورات دیگر تشخیص اینکه این وقتش این است یا آن است، با دل

است؛ با دل خالص و روشن. ۴۴.....

۵۰..... **فهرست جزوات قبل**

با توجّه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سوالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سوالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می‌کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه‌ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید. با توجّه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه‌ی خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود. مطالعه‌ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه‌ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه، ذکر و فکر، بیعت و تشرّف، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، امر به معروف و نهی از منکر، آداب حضور در مجالس فقری) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

[WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM)

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لااقل همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

\*\*\*

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، بپرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و بپرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر

ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟ برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.<sup>۱</sup>

از همه‌ی برادران و خواهران تشکر می‌کنم که کمک و مددکاری را یک عبادت می‌دانند و الحمدلله هر سال جشن می‌گیرند که حالا هم یک سال موفق شدند این عبادت را بجا بیاورند، از همه متشکرم. ان شاء الله خداوند ما را هم جزء آنها حساب کند، أَجِبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَسْتُ مِنْهُمْ. در دنباله‌ی این بیانی که کردند، در همان شعری که من از مثنوی خواندم، می‌فرماید که:

آن عزیزان که طیبیان دلدند

سوی رنجوران به پرسش مایلند

گر حذر از ننگ و از نامی کنند

چاره اندیشند و پیغامی کنند

(خلاصه‌ی این چند تا شعر):

ورنه در ذهن‌شان بود این فکر در

نیست معشوقی ز عاشق بی‌خبر

عشق معشوقان خفی است و ستیر

عشق عاشق با دو صد طبل و نفیر

ان شاء الله خداوند همه‌ی شما را موفق بدارد و ان شاء الله

گوشه‌ی دعای شما من را هم بگیرد که این توفیق را داشته باشم.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی عصر جمعه، تاریخ ۱۴/۶/۱۳۹۳ ه. ش. (سالروز افتتاح مددکاری رضا خیرپه))



در اینجا جای یک عده‌ای خیلی خالی است و آن عده‌ای که نمی‌شود گفت به دست دشمنان، بلکه در دست برادران جاهل و برادران دشمن ما اسیر هستند و اسم‌شان زندانی است ولی کم‌کم از زندان نفس و هوای نفس آزاد شدند. ان‌شاءالله خداوند توفیق‌شان بدهد و به زودی بتوانیم اینجا در چنین مجالسی ببینیم‌شان.

و اما مسأله‌ی مددکاری؛ قهراً وقتی است که دو نفر با هم یک کاری می‌کنند، با هم رفیق می‌شوند، متحد می‌شوند. این مددکاری هم بدون اینکه ما خواسته باشیم یک جمعی و یک گروهی تلقی بشویم، خودبخود موجب اتحاد و همبستگی همه‌ی فقرا شده و الحمدلله در همه‌ی شهرستان‌ها، در همه جا موفق بوده. ان‌شاءالله خداوند ما و شما و همه را از شرّ شیطان‌هایی که در همه جای دنیا و همه جای مملکت ما نهفته‌اند و در لباس دوستی یا در لباس دین و مذهب ما را آزار می‌دهند، حفظ کند. ان‌شاءالله خداوند جهل آنها را تبدیل به علم کند. ان‌شاءالله بفهمند که ما جز خدمت و جز صلح و سلامت چیزی نمی‌خواهیم. من هم خیلی از همه متشکرم و چون یک قدری کسل هستم، با اجازه‌تان زودتر مرخص می‌شوم. متشکرم.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ<sup>۱</sup>

یکی سؤالی کرده یا در واقع مطلبی نوشته که من مثلاً درویش شدم، خیال کردم چنین، چنان ولی تا حالا هیچی ندیدم. مثلاً یکی، دو سال قبل درویش شده: «آن را که خبر شد خبری باز نیامد» کسی که به قول تو چیزی دیده و خبر شد، دیگر دهانشان بسته است.

هر که را اسرار حق آموختند

مهر کردند و دهانش دوختند

آخر دیدن چیست؟ اینجا یک گناه به اینهایی می‌رسد که نمی‌توانند خودشان را نگه‌دارند، جیغ می‌زنند، داد می‌زنند. خیلی‌ها را دیدم و نوشتند، خیال می‌کنند درویشی همان است. اگر درویشی همان است که بروید همان کار را بکنید، دیگر لازم نیست بیایید. درویشی آن است که اگر هم واقعاً چیزی می‌بینی بتوانی خودت را نگه‌داری و از جای تکان نخوری. پیغمبر که پیغمبر بود، نه اینکه به علی، به سلمان، به کمیل نشان می‌داد، نه! برای اینکه می‌دید و هیچی نمی‌گفت و فقط کاری می‌کرد که آنها لیاقت پیدا کنند، خودشان ببینند. آخر لیاقت هم چیزی نیست که در مغازه‌ها بفروشند، بروید پول بدهید یک من، یک مثقال لیاقت

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۶/۱۵ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

بخرید، نه! قابلیت یک امر الهی است یعنی یک چشم خاصی می‌خواهد. فرض کنید در همین فضایی که الان نفس می‌کشیم، در همین اتاق، امواج تلویزیون‌های آمریکا، آن طرف دنیا، امواج حرف‌های آمریکا همه هست. به دلیل اینکه رادیوهایی که ساختند، فوری می‌گیرید. تلویزیون‌هایی که ساختند، می‌توانید بگیرید ولی در اینجا هست. امواج تمام رادیوها و تلویزیون‌های دنیا، در همین فضای کوچک هست ولی شما نمی‌بینید. اینکه نمی‌بینید، نه اینکه اینها نیستند، این امواج همیشه هستند، اگر یک دستگاهی که می‌سازند، اسمش رادیو است، تلویزیون است یا هرچی، اگر آن دستتان باشد، همه‌ی اینها را می‌بینید. بنابراین باید قبلاً فکر کنید و بعد که درویش شدید، دستوراتی را نگاه می‌کنید، می‌بینید آن دستورات، تمام دستوراتی است که همه‌ی بزرگان ائمه‌ی ما گفته‌اند. بعد ادامه بدهید، لیاقت از آن طریق است.

و اما یک مطلب دیگری که باز هست، یکی می‌گوید: چه کار کنم پسرم مثلاً نماز بخواند؟ پسرم نمی‌دانم شراب می‌خورد، بگویند نخورد. شوهرم چنین است، مسئولیت دینی، برای شخص شماست، شخص خودتان است. مسئولیت هیچکس دیگر به گردن شما نیست البته وظیفه دارید ارشاد کنید، همه وظیفه دارند

ولی اگر نکرید یا اثر نداشت، بارش به گردن شما نیست. مثال زدم یکی از قوم و خویش‌های خودمان، فرزندش هنوز بچه مثلاً پسر ده، یازده ساله بود، این بچه‌ها به خصوص تابستان که هوا گرم است، داغ است، روزها که نمی‌شود هیچ فعالیتی کرد، شب‌ها از غروب بچه‌ها بازی می‌کردند، خسته می‌شدند، می‌خوابیدند. اذان صبح بیدارشان می‌کردند که بلند شوید نمازتان را بخوانید. خدایی که گفته: نماز بخوانید، نگفته پسر یازده ساله نماز بخواند. گفته: اگر نماز بخوانید خیلی خوب است ولی نگفته: اگر نخوانید بد است. این از بس اذیتش می‌کردند یک بار بلند شده بود گفته بود: مامان! اینقدر اصرار نکن اگر زیاد فشار بیاوری، بلند می‌شوم خم و راست می‌شوم هیچی نمی‌گویم. این از لجش اینطوری انجام می‌داد. حالا مواظب باشید. بچه‌ها به جای خود، شوهرتان را هم یادآوری کنید ولی غر نزنید. بنابراین بعضی‌ها اصلاً این امر را یادآوری هم نمی‌کنند بعضی‌ها به عکس، با زور می‌خواهند. این چنین دینی و این چنین عملی به دردش نمی‌خورد، به درد شما هم نمی‌خورد. مثال‌هایی از خودم برای خودم دارم که گفتنی نیست، از همین قبیل است.

مسئولیت و به اصطلاح وظیفه که آفرینند، حدّ مشخصی دارد، برای هر کسی در همان حد باید انجام بدهد. بیشتر از آن اگر

به نحو ملایم و یادآوری باشد، خوب است ولی هرگز مسئولیتی که ندارید، بیخود به گردن نگیرید.

یکی هم مسأله‌ی بیماری است که بارها صحبت شده، گفتم خداوند بیماری آفریده، دوا هم آفریده، دکتر هم آفریده. حالا شما اگر خدای نکرده بیماری داشتید از همین مسیری که خودِ خداوند آفریده، رفتار کنید البتّه شفا از خداوند است. گاهی به قول مولوی: «از قضا سرکنگبین صفرا فزود.» سرکنگبینی که باید صفرا بر باشد صفرا را اضافه می‌کند، این از امر خدا است ولی این چیزی نیست که بخواهید یا نخواهید. هر وقت اراده‌ی خدایی بود، خواهد شد. بنابراین در بیماری‌ها هم مراجعه به طبیب و دکتر ولی با ذکر خداوند و با توجّه به اینکه اگر شفا هم بیاید، خداوند شفا می‌دهد، انجام دهید. مسلماً اگر غیر از این بکنید، شاید خداوند توجّه نداشته باشد. هیچ بیماری هم لاعلاج نیست، بسیاری بیماری‌ها تاکنون علاجشان کشف شده، خیلی بیماری‌ها هم کشف نشده ولی لاعلاج نیست. بنابراین هیچ بیماری را شما رها نکنید، مراجعه بکنید، دستور طبّی هم انجام دهید، شفا هم از خداوند بخواهید، ان شاء الله خداوند شفا می‌دهد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.<sup>۱</sup>

یک مثلی داریم، یک عبارتی در ما گنابادی‌ها، بیدخت می‌گویند: «خدایا! شری بده که خیری در آن باشد» یعنی این در واقع برگردان این عبارت الهی است: وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ<sup>۲</sup>. چه بسا از یک چیزی نگرانید، ناراحتید و حال آنکه همان چیز خیر شماست. حالا گاهی این خیر، خیر معنوی است، خیر آخرتی است، آخروی است. مثل اینکه گناهکاری مرگش نزدیک می‌شود، خودش حس می‌کند و توفیق توبه پیدا می‌کند. البته هر توبه‌ای که نزدیک مرگ باشد قابل قبول نیست برای اینکه چه بسا توبه‌ها هست که از ترس شده ولی توبه‌ای قبول است که به قصد توبه باشد، به قصد برگشت به خداوند، نه به قصد اینکه حالم خوب بشود، نه! ولی چه بسا توبه‌ها که اینطوری است یعنی یک بیماری، ناراحتی بوده که خیرش شده. یکی نوشته بود که تومور مغزی داشتم، خطرناک بود داشتم می‌مردم بعد تبدیل شد به اینکه آب آورده. آب آورده و دیگر این خوب شد و خوشحال بود از اینکه آب آورده یعنی از آن غده خلاص شده. این در همه‌ی موارد هست و خداوند هم یک پیچیدگی در بدن انسان آفریده است که خودش هیچوقت نمی‌تواند بفهمد که در چه حال است؟ و حتی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۶/۶/۱۳۹۳ ه. ش.

۲. سوره بقره، آیه ۲۱۶.

این نه تنها در حالات جسمانی معتبر است بلکه در حالات روحانی هم هست. تقریباً هیچکس نمی‌تواند بفهمد که در چه حالت معنوی هست. آیا خداوند او را به کفش گنی قبول دارد یا اینکه همان دم کفش گن هم اگر باشد، اردنگ می‌زند می‌اندازد آن طرف؟ نمی‌داند ولی همیشه باید امیدوار باشد که خداوند یک ذره‌ای لااقل او را دوست دارد، البته یک دوستی عمومی هست که از صفت رحمانیت خداست یعنی همه‌ی مخلوقاتی را که آفریده، دوست دارد اما این دوست داشتن دلیل حیات نیست یعنی چون دوست دارد به او عمر بدهد، نه! دوست دارد برای اینکه عاقبتش به خیر بشود. به هرجهت خیلی‌ها را از لحاظ رحمانیت دوست دارد ولی فقط کسانی را که به خودش تقرب می‌جویند یعنی دلشان می‌خواهد کاری کنند، نزدیک‌تر بشوند، آن را به همان اندازه‌ای که نزدیک شدند و کوشش می‌کنند، دوست دارد. اینها هم خودشان در حال معمولی نمی‌دانند که درجه‌شان چیست؟ چرا، در بعضی اوقات، در حالاتی که از خود بی‌خود می‌شوند یعنی دیگر خودی‌تی برای‌شان نمی‌ماند، شاید آنوقت می‌فهمند. خیلی از شطحیات مثلاً بایزید بسطامی از این قبیل است، در یک لحظه‌ای، در یک حالی که اراده ندارند، بدون اراده یک حرف‌هایی می‌زنند، یک چیزهایی می‌گویند. از طرفی برای

پاک شدن و خلوص نیت این انسان‌ها، آنهایی که لیاقتش را دارند، خداوند یک کاری کرده که از بدن بطور معمولی نفهمیم چقدر کار می‌کند.

هر کودی هم قابل جبران نیست، بعضی از کودهایی که در بدن انسان واقع می‌شود، قابل جبران است مثل همین بیماری‌های مختصری که درمان می‌کند و بهبود پیدا می‌کند. بعضی‌ها قابل درمان نیست البته این را هم خود بشر نمی‌فهمد یعنی اگر دکتري به شما گفت: سی سال دیگر عمر می‌کنید، باور نکنید ممکن است سی روز دیگر هم نشود. تمام اینها حدسیاتی است، حدس می‌زنند و بعد در واقع روی اعتماد به خداوند که چون خداوند اینها را آفریده اینطور مقرر کرده، روی اعتماد به خداوند آن حدس‌شان تقریباً درست درمی‌آید. اِلا اینکه بعضی‌ها که احساس می‌کنند در این دنیا موقت حضور دارند، ما اگر هر کدامان خودمان فکر کنیم، اقرار می‌کنیم که در این خیال هستیم که همیشه زنده باشیم. حتی دعای ما هم همینطور است. باور نمی‌کنیم که همین منی که دارم فکر می‌کنم، پس فردا نیستم، باور نمی‌کنیم. منتها این را هم خداوند آفریده، آنهایی که درک و فهم معنوی دارند (نه درک و فهمی که الان متداول است، سیاسی است، نه!) آنها اصلاً احساس می‌کنند که در این دنیا موقت هستند



و در هر لحظه ممکن است بروند. چون در این حالت هستند از هیچ چیزی هم نگرانی ندارند، ترسی هم ندارند چون می‌دانند که بالاخره روزی رفتنی هستند، می‌گویند: چه امروز، چه فردا من موقت اینجا هستم.

دیگر آنوقتی که گفت بفرمایید، نمی‌شود بماند. نمی‌شود بماند و باید برود. این وضعیت ماست در یک به اصطلاح اقامتگاه موقت. اگر ما این احساس را داشته باشیم که اقامتگاه اینجا هم، اقامتگاه موقتی است اگر در این اقامتگاه موقت، درخت گردو بنشانیم میوه‌اش به ما نمی‌رسد، میوه‌اش به یکی دیگر می‌رسد ولی اگر سبزی خوردن بکاریم، ممکن است به موقع سبز بشود. همه‌ی این اضافاتی هم که در زندگی داریم، همه‌ی اینها چیزهای موقتی است. اصلاً مالکیت موقت است. تا ما هستیم می‌گوییم: ما مالک این هستیم ولی نمی‌دانیم تا چه زمانی هستیم. این است که خداوند هم این اموالی را که در دست ما هست، یکی، دو جا گفته است آن اموال را برای زندگی موقت‌تان در اختیار شما قرار دادیم. خداوند ما را آفریده در لحظه‌ای که هیچ چیزی نداشتیم یعنی یک تکه گوشت بودیم بعد کم‌کم به دستور خودش یک چیزهایی آمده گفته. در آیات قرآن دارد ایراد نباید بگیرند که آقا! قرآن که ماده‌ی قانون نیست که ماده‌ی قانون می‌نویسند که مال

از این و مالِ از آن. قرآن باید کتاب اخلاقی باشد، ایرادی که مثلاً مسیحی‌ها احياناً بعضی‌ها بر ماها می‌گیرند ولی اگر نگاه کنیم در ضمنِ همان، احکام اخلاقی‌اش را می‌گویید. می‌فرماید که مالِ شخص مه‌جور که قدرت اداره کردن مال خودش را ندارد یا شخص دیوانه را به دست خودش ندهید. بعد می‌گوید در موقعی که احساس کردید ممکن است خوب شده باشند، آن مالی را که خداوند به او سپرده که از آن زندگی کند، به خودش بدهید. نمی‌گوید: مال، مال اوست یا مال توست. می‌گوید مالی است که به او سپردیم که با آن زندگی کند. در ضمنِ احکام شریعتی، حکم اخلاقی هم می‌دهد.

این است که در هر دور قرآن که می‌خوانیم، باید با دقت بخوانیم. من الحمدلله در هر دوری که قرآن را می‌خوانم خیلی مطالب تازه باز، یاد می‌گیرم، خودم دقت می‌کنم. یکی از آنها همین است که این مال را می‌گوید مال خداست که به شما سپرده که از درآمد آن زندگی کنید. همه‌ی اینها برای این است که آدم از ترس توبه نکند. آدم با مُشتهیات این دنیا گول نخورد، همیشه آماده‌ی توبه و نیکی باشد تا خداوند هم او را ببخشد. ان شاءالله.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ<sup>۱</sup>

همانطور که فکر بشر در تکامل است و ترقی پیدا می‌کند، همین حالت هم در مظاهر زندگی هست، یکی از آن مظاهر، نزدیک‌ترین امر به زندگی ما، مسأله‌ی اعتقادات است. اعتقادات که می‌گوییم شامل دین هم می‌شود، دین و همه‌ی این چیزها. در خود اساس اسلام که ما ان شاء الله افتخار آن را داریم که مسلمانیم، اصلاً عقل بشری یکی از مبانی قانون و مقررات است. چهار تا مبنا دارد: «کتاب» یعنی قرآن که فرمان و امر الهی است، «سنت» یعنی روشی که آن بزرگان زندگی می‌کنند و «عقل» یکی از مبانی است. بنابراین یک مسأله‌ای را که با عقل می‌شود حل کنید، دیگر لازم نیست به کتاب فقهی مراجعه کنید یا به آقای فلان، آقای فلان مراجعه کنید که بعد یکی هم نوشته: مراجعه کردیم، هر کدام یک حرفی می‌زنند، چه کار کنیم؟ به علاوه یکی گفته بزنید، مقابله کنید، یکی دیگر گذشت کرده. اینها در شرایط او نیست، اصلاً او حرفی نباید بزند. باید بگوید که اگر من بخواهم از این شخص گذشت کنم، چه کار باید بکنم؟ او بگوید که سلام بکنی، معذرت بخواهی، اگر خطایی کردی جبران کنی ولی نه اینکه آیا گذشت بکنم یا نکنم؟ این به عقل خودت بسته است. از این حیث خیلی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۹/۶/۱۳۹۳ ه. ش.

اشتباهات می‌کنند از دامنه‌ی نفوذِ احکام شرعی.

مجتهد یعنی عقل‌تان می‌رسد که مبانی حلّ هر چیز را آشکار کنید، در هر چیزی مبنای اجتهاد، یک امر است. یک آقای که فرض کنید مهندس و یا معمار است و به تمام رموز معماری آشناست، می‌داند که مثلاً علامتِ آجرِ خوب چیست؟ علامتِ سیمان خوب چیست؟ آبی که باید با آنها گل درست کند علامت آن چیست؟ اینها همه را می‌داند، بعد می‌خواهد ساختمانی بسازد. در این ساختمان می‌خواهد آجر بخرد. آجر می‌خرد نباید از یک عالم دینی بپرسد که آقا! از این آجر بخرم یا نخرم؟ عالم دینی باید شما را روشن کند که آقا! من اینجا در این قضیه بلد نیستم. خودت باید فکر کنی و حتی اگر من هم بخواهم ساختمانی بسازم، باید از تو بپرسم. مجتهد، در امور دنیایی، در همه‌ی امور بستگی به آن مبانی است که برای اجتهاد به کار می‌برند. بله، در امور اجتماعی قضاوت، تشخیص مسائل اجتماعی، اینها مسأله‌ی شرعی است اما به شرع کار ندارد که شما یک آجر سفید بخرید یا یک آجر قرمز؟ هر کدام را خریدید در ساختمان خودتان می‌برید. فقط در این قضیه می‌گوید که نباید آن آجری که می‌خرید غصبی باشد، نباید از یک کارخانه‌ای باشد که غصب شده، نباید از یک کارخانه‌ای باشد که آن را دزدیدند. اینها را می‌تواند بگوید ولی نوع آجر و اینها به آن

ربطی ندارد. در همه‌ی مسائل هم همینطور. حتّی در مسائل دینی مثلاً کسی با من صحبت می‌کرد می‌گفت راجع به چیزی من گفتم که رعایت آداب شرع بر طبق نظر مجتهدی که ما می‌شناسیم و بهتر از همه باشد، بر ما واجب است. گفت: فلان کس را که می‌شناسی؟ گفتم: بله، بسیار مرد خوبی است من هم مشکل مذهبی داشته باشم از او می‌پرسم. گفت: او را من هم قبول دارم. آن آقا در رساله‌اش گفته که درویش‌ها همه بر باطلند. من گفتم: آن آقا نفهمیده، من بهتر از آن آقا فهمیدم. برای اینکه در هر کاری خبره‌ی خودش باید باشد، به آن آقا هم این وظیفه را مقرّر کردند که من اگر بخوام روزه بگیرم از چه زمانی روزه بگیرم؟ آیا از طلوع صبح صادق روزه بگیرم یا از طلوع صبح کاذب؟ فجر؟ و تا چه زمانی روزه بگیرم؟ و آیا آب می‌توانم بخورم یا نمی‌توانم بخورم؟ در این چیزها بله، آن آقا هر چه بگوید متّبع است ولی در این حرفی که گفته، زیاده از حدّ خودش رفته. مثل اینکه شما وقتی بخواهید کفش بخرید، نمی‌روید از رفیق‌تان که یک طیب است بپرسید: آقا! کفش خوب چطور است؟ چه کسی کفش دارد؟ می‌گوید هر که بود، بیا من هم با تو می‌آیم، می‌رویم و می‌خریم.

آن کسی که مورد مشورتِ انسان است، می‌گویند: الْمُسْتَشَارُ مُؤْتَمَنٌ، کسی که از او مشورت می‌کنید باید امین باشد. اگر در

قلمروی او نبود بگوید من نمی‌دانم ولی فکر می‌کنم فلان کس بهتر بداند یا فکر می‌کنم بهتر است این راه را انجام بدهید. اگر هر کاری، هر شخصی در مسیر خودش و در مسیر اختیارات خودش حرف بزند و نظر بدهد، نظم در جامعه برقرار می‌شود و الا در غیر آن، همین وضعیتی می‌شود که الان می‌بینید در همه جای دنیا هست، ما بیشتر از همه. منتها متأسفانه ما چون در هر چیزی با افراط و تفریط قدم می‌زنیم وقتی می‌گویند که باید از نظر مجتهد استفاده کنیم و تقلید کنیم یعنی در همه چیز تقلید کنیم. صبح تلفن می‌زند که آقا! ما ظهر می‌خواهیم آبگوشت بخوریم، جایز هست یا نه؟ نه، اگر هم می‌خواهیم مشورت کنیم از دانشمند خودش، از کسی که خودش اطلاع دارد باید پرسیم و اگر هم از هر که پرسیدیم اگر او در صلاحیت خودش نیست، جواب ندهد و بگوید که این در صلاحیت من نیست. بسیاری از خطاهایی که ما می‌کنیم و خطاهایی که در جامعه وجود دارد، از اینجا ناشی می‌شود. البته آن کسی که این اشتباه را می‌کند، با خلوص نیت می‌کند. بنابراین گناهی از این حیث بر او نیست ولی خلوص نیت، نباید مانع حقیقت بشود. ان شاء الله خداوند راه صحیح را به ما نشان بدهد.

البته داستان ایوب نبی مشترک است بین همه‌ی ادیان

الهی منتها یهود یعنی در کتاب مقدّس (اینکه توصیه کردم خوب است بیکار که هستید، کتاب مقدّس را بخوانید، داستان است ولی اگر دقت کنید می فهمید چه تفاوت عظیمی بین قرآن و آنها هست. البته آنها هم اصلش، الهی بوده منتها از بین رفته بعداً در یک دورانی علمای آنها جمع شدند و یک چیزی نوشتند.) نوشتند بین خدا و شیطان مباحثه‌ای در گرفت، خداوند گفت: ببین چه بنده‌ی خوبی داریم! شیطان گفت: این بنده‌ی خوب نیست، برای اینکه نعمت‌هایی که به او دادی به هر که این نعمت‌ها را بدهی، شکرگزار تو می‌شود. خدا گفت: نه، این بنده‌ی خوبی است و خلاصه جزّ و بحث بین خدا و شیطان که بعد خدا به شیطان اجازه داد که برو هر بلایی که می‌خواهی سرش در بیاور، امتحان کن. کم کم نعمات را از او گرفتند.

حالا برای هر بشری هم همینطور است، یک نعماتی خدا به او داده، می‌فرماید: **أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ**<sup>۱</sup>، آیا برایش چشم نگذاشتیم؟ زبان و لب نگذاشتیم؟ نعمات به او ندادیم؟ همه‌ی اینها را بله، داده. بعد بعضی‌ها را در عین این نعمات که داده و غرق در نعمت‌ها هستند، نفس می‌کشند که خودش نعمت است، اگر هوای سالم باشد یک نعمت

دیگر است اگر هوا مثل اینها دودآلود باشد، نصف نعمت است ولی به هرجهت همه چیز داده. بعد که می‌خواهد امتحان کند یکی یکی را می‌گیرد. چشمش ضعیف می‌شود. خدا برای اینکه دلش می‌سوزد یک جراح طبیب می‌آورد می‌گوید درستش می‌کنم. یک عمل می‌کند خوب می‌شود. نمی‌تواند راه برود می‌افتد، عصا دستش می‌دهیم می‌گوید ببین همانطوری که پیغمبران من هم عصا داشتند، تو این عصا را بگیر با عصا راه برو. یکی یکی نعمات را می‌گیرد ولی برای آن کسی که شکرگزار باشد، راهش را جبران می‌کند و آن کسی که بفهمد که این نعمات، همه‌ی این چه که دارد نعمتی از طرف خداست، این نعمت را پایدار می‌کند.

به هرجهت جوان ترها اصلاً توجه ندارند که چشم دارند، دارند می‌بینند. زبان دارند، دارند حرف می‌زنند ولی مُسن که شدند می‌دانند. تربیت‌ها و ادیان برای این است که از همان اوّل بدانیم. این جوان‌ها بدانند که امروز که با خیال راحت حرف می‌زنند، پس فردا ممکن است زبان‌شان بگیرد و حتی نتوانند صحبت کنند. امروز که با کمال راحتی، سهولت نگاه می‌کنند، چیزی می‌خوانند، فیلم می‌بینند فردا معلوم نیست بتوانند. نخواهند دید. این نعمت را غنیمت بدانند. حالا ان شاءالله شما همه جوانید بنابراین، این خیال را داشته باشید. اگر هم نه، یک خرده آخر جوانی‌تان هست



این توجّه را بکنید که این زحمت‌های بدنی را خداوند برای آزمایش شما آفریده، مثل آهن که چکش بر آن می‌زنند، محکم‌تر می‌شود. حالا شما هم ان‌شاءالله کلوخ نباشید، آهن باشید که از این زحمات محکم بشوید ولی یادتان نرود، الان بعضی از دوستان ما زندانی هستند و حتّی به خانواده‌شان وصیّت کردند، به همه‌ی شماها و همه‌ی ماها وصیّت کردند، ما را وصی قرار دادند. به کسی که ظلم می‌کند نباید کمک کرد، به کسی که منادی عدالت الهی است باید کمک کرد ولی به هر کسی نه!

ای بسا ابلیس آدم‌رو که هست

پس به هر دستی نباید داد دست

ان‌شاءالله همه دعا کنیم برای برادران و احیاناً خواهرانی که زندانی هستند. از مهمترین نعمت روزگار یعنی آزادی محروم شدند. ان‌شاءالله خداوند به پاداش این محرومیت مقاماتِ عالی معنوی به آنها بدهد و مقربّ شان بدارد و پیروزشان کند.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.<sup>۱</sup>

در مورد مصافحه‌ی فقری، از خود لغت مصافحه که گفته‌اند یعنی صفح، گذشت یعنی طرفین از هم گذشت کنند بنابراین با هر یک از فقرا هم که مصافحه می‌کنیم، واقعاً در دل باید از هم گذشت کنیم. از لحاظ ظاهر هم در مصافحه، حرکاتی که آدم انجام می‌دهد، نمونه و مظهر حالتِ خودش در موقع تقاضای تشرّف و طلب است. مصافحه باید با حال خلوص نیّت و با حال تواضع باشد و در دل به یادش باشد که این مصافحه چیست؟ غیر از درود گفتن به طرفِ مصافحه‌مان، یاد خدا است، هر دو یاد خدا می‌کنیم. دو نفری با هم می‌رویم پیش خدا. خداوندا! ما دو نفر هر دو با هم آمدیم، هر دو خیر و خوبی و هدایت و سلامت می‌خواهیم.

یک وقت دیگری مفصلّ تر هم صحبت خواهم کرد ولی چند بار هم تذکر داده‌ام.

---

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۶/۲۱ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ<sup>۱</sup>

هر شعری و هر کلامی وقتی دارد. آن داستان «قوز بالا قوز» را که شنیدید. می‌گویند چند نفر قوزی با هم صحبت می‌کردند، بعد از چندی یکی از اینها دید که قوز ندارد راست، صاف ایستاده. گفت: تو چه کار کردی؟ گفت: من یک روزی رفتم حمام، دیدم که سرو صدایی است، خوب گوش دادم دیدم مثل اینکه عروسی است، اجنه عروسی دارند. (این را هم بدانید، قصه که می‌گویند و این مثال‌ها که در کتاب‌ها گفته می‌شود نه اینکه حکایتی واقعی است، تمثیل کردند برای اینکه یک مطلبی را نشان بدهند) این هم شروع کرد به رقصیدن. آمدند گفتند تو که هستی؟ گفت: من دیدم شماها شاد هستید، عروسی می‌کنید من هم رقصیدم. گفتند: بارک‌الله! از ما چه می‌خواهی؟ گفت: همین قوز من را بردارید. اینها یک کاری کردند که قوز او را برداشتند. بعد به رفیقش گفت که من این کار را کردم. این هم یاد گرفت، رفت حمام همانطور از راه می‌رقصید. اتفاقاً آن روز عروسی‌شان نبود بلکه عزا داشتند. عصبانی شدند که این در عزای آنها دارد می‌رقصد. این قوزی را که برداشته بودند، گذاشتند روی قوز او، بدتر شد. اینکه می‌گویند «قوز بالا قوز» این است. حالا این را فقط شما برای این یادتان باشد که اگر حرفی

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۳/۶/۲۱ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

بی‌موقع گفته بشود، مضراً است یعنی اگر بی‌موقع گفته بشود، قوز بالای قوز می‌شود. حالا خیلی اشعار هم همینطوری است. یکی از این اشعار این است که می‌گوید:

چل چله و چل چله و چل چله

یک نظر پیر به از صد چله

بله، این هم درست است، همینطور هم هست ولی یک نظر، «نظر» عبارت از آن دستوری است که دنباله‌ی آن می‌آید و الا چرا به در و دیوار نظر می‌کنیم، هیچ فرقی نمی‌کند؟ بنابراین، این دستوراتی که داده شده اگر رفتار نکنید و بنشینید بگویید «یک نظر پیر به از صد چله» نخیر، قوزی بالا قوزتان هم می‌آید و آن این است که در آن آخر می‌گویید: پس همه‌ی این حرف‌ها بیخود است. نه، حرف‌ها بیخود نیست، فکر شما بیخود است، عمل شما بیخود است. سعی نکنید هر خطا و فکر خطایی که هست یا کوتاهی که در افعال، کارتان هست را به دیگری نسبت بدهید، بگردید برای آن گناهکار پیدا کنید، نه! اول بپردازید به خودتان، ببینید گناه خودتان در آن قضیه چیست؟ وقتی گفتند: مثلاً نماز را به موقع بخوانید، به موقع هم هست، شما نشستید، تلویزیون یک فیلم از همان فیلم‌هایی که قوز آدم را برمی‌دارد، یک فیلم آنطوری هست، مشغول می‌شوید اصلاً از نماز یادتان می‌رود که وقت آن کی

هست؟ بعد می‌خواهید که خداوند بگوید یا پیر بگوید که نماز نخوان. نه! ولی وقتی آن کار را کردید بله، یک نظر پیر به از صد چله است. در آن صورت خود نظرتان همان می‌شود، همان نظرتان نظر پیر می‌شود یعنی آنچه که خواست خدا نیست، فراموش می‌شود و آنچه که امر خدا هست، اطاعت می‌شود.

یکی هم در مورد ازدواج نوشته است که من چون مثلاً خودم درویش هستم، طرفم هم باید درویش باشد. یا طرف من درویش است، من خودم می‌خواهم درویش بشوم، گوا اینکه چیزی از درویشی نمی‌فهمم ولی من را قبول کنید. چطور در جایی که نمی‌فهمید، می‌خواهید داخل بشوید؟ یک دستور العمل صحیحی که قرآن می‌دهد می‌فرماید: وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا، امری را که هیچ چیزی از آن نمی‌دانید، پیروی از آن نکنید. البته بروید بدانید ولو کمی هم دانستن، کافی است ولی نه اینکه هیچ چیزی ندانید. تحقیق بکنید، بفهمید ولی بعد داخل شوید. وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا، زیرا چشم و گوش و فکر یعنی قلب مسئول کارهای شماست. این چشم و گوش و قلب را جداگانه آورده یعنی گفته شما مسئول هستید، اینها هم اضافه

مسئول هستند. این اشاره به آیه‌ی قرآن است که در روز قیامت، در روز بازخواست اگر خطایی باشد، شما می‌گویید که نخیر، من به فلان کس مهربانی کردم، دست دادم. خود دست به شما می‌گوید: دروغ می‌گویید، تو با من به گوش او زدی، مهربانی نکردی یعنی جداگانه دست و چشم و گوش هم در روز قیامت شهادت می‌دهند. بنابراین چون اینها هم شهادت می‌دهند، کاری را که فکرتان نفهمیده، وارد آن نشوید. باید بفهمید ولی همان حدّ اقلی را که نفهمیدید، کافی است که وارد مطلبی بشوید اما اینکه هیچ چیزی نفهمید، آن غلط است. بروید اوّل بفهمید. ان شاء الله خداوند قدرت فهم را به ما بدهد.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ<sup>۱</sup>

ما، در ضمن اینکه آمدیم مشکلی را حل کنیم و حل کردیم، خود آن مسأله مشکل شده است. مثالش این است که ما گفتیم در سیاست دخالت نمی‌کنیم، البته سیاست به معنای امروزش نه به معنایی که بزرگان و علما و فلاسفه قبلاً می‌گفتند و حتی مثلاً ارسطو کتابی در علم سیاست دارد. آن سیاست بعد از علی علیه السلام بوسیده شد و گذاشتند در طاقچه. دیگر سیاست، آن سیاست نیست. آن سیاست را عوض کردند حتی آیه‌ای که در شأن علی علیه السلام بوده، گفتند و شایع کردند که این آیه در حق ابن ملجم بوده که حضرت را شهید کرده و آیه‌ای که در شأن ابن ملجم تفسیر شده بود، گفتند آن آیه‌ای است که در حق علی بوده است.

این سیاست را ما گفتیم گذاشتیم کنار و در آن دخالت نمی‌کنیم. اما تعیین مرز بین این سیاست و بین زندگی معمولی چیست، آن برای ما مشکل شده. عملاً مشکل شده ولی در نظر، مشکل نیست. این به تشخیص خود ماست، این تشخیص را خودمان باید بدهیم البته با تمام جوانبی که دارد. مثلاً از قدیم می‌گفتند شقّ عصای مسلمین، شقّ عصای مؤمنین، نباید کرد تا اختلاف ایجاد نشود. چنانکه علی علیه السلام با اینکه بر طبق دستور

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۳/۶/۲۲ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

صریح پیغمبر نزدیکترین شخص به حضرت و واردترین اصحاب بود، وقتی خلافت به آن اوّلی‌ها رسید (که البتّه ایراد به قولی حقوقی بر آن بود) علی علیه السلام هم تسلیم بود و اطاعت می‌کرد.

من یک وقتی مثالی زدم که فرض کنید وقتی قانون مالیات می‌نویسند که هر کسی اینطوری باشد، باید مالیات بدهد. مثلاً ممکن است بنویسند: هر کسی سبیل دارد باید اینقدر پول بدهد. این یک مالیاتی است که وقتی مجلس تصویب کرد و به اصطلاح جزء نظام شد، باید اجرا کرد ولی لازم نیست کسی به آن معتقد باشد. رعایت این قوانین و این کار برای حفظ نظم و نظام می‌شود. در مورد خلفای قبلی، البتّه حضرت علی علیه السلام قبول نداشت و ما هم اگر بخواهیم منطقی استدلال کنیم، قبول نداریم ولی علی علیه السلام برای اینکه شقّ عصای مؤمنین نشود، قبول کرد. قبول یعنی انتقاد داشت، خطبه‌ی شقشقیّه همه‌ی انتقادات حضرت است ولی هیچوقت قیام نکرد برای اینکه در حفظ نظام هم، واردتر است ولی چه نظامی؟ نظامی که خود مؤمنین ایجاد کنند که البتّه باید دید اصطلاح خود مؤمنین در مورد چه کسانی است. آن هم مفصل است، آن هم خودش مشکلی شده است ولی به هرجهت این دیگر بستگی به فکر، اندیشه و استدلال هر شخصی برای کار خودش دارد.



مسأله‌ای که اخیراً پیدا شده و هر روز هم مسأله‌ای از این قبیل پیدا می‌شود، این است که پیشتر گفته‌ایم که ما، در سیاست دخالت نمی‌کنیم ولی نه اینکه اگر کسی دخالت کرد، با او بد باشیم و از او انتقاد کنیم. نه! برای اینکه اگر کسی دخالت کرد بعد ما انتقاد کردیم، خود این یک دخالت است. مثل اینکه یک وقتی دولت‌ها می‌گفتند که چون در دنیا همه به جان هم افتاده‌اند، جنگ می‌کنند، ما برای حفظ صلح در دنیا می‌خواهیم جنگ کنیم. این بی‌معنی است. به هر جهت در این صورت آن انتقادش هم دخالت است. به عنوان راهنمایی می‌شود گفت. فرض کنید شما به برادرتان، برادر فقیر، می‌گویید که من فلان امر (امر اجتماعی) را قبول ندارم، اشکال ندارد، نداشته باش. این است که در اینجا مسأله خیلی دقیق است. ما برای خاطر عناد با یک سیاست یا یک دخالت در سیاست، خودمان در سیاست دخالت می‌کنیم و بعد از آن بدگویی می‌کنیم. این درست است؟ نه! اینطور درست نیست. این است که خیلی باید سعی کرد متوجه باشیم.

مسأله‌ای که از اول من خدمت برادران و خواهران عرض کردم و توصیه کردم و حالا هم می‌گوییم، حفظ وحدت است. البته وحدت در جایی که اهمیتی ندارد، مهم نیست. فرض کنید یکی از فلان غذا خوشش می‌آید، یکی هم از همان غذا خیلی بدش می‌آید،

لازم نیست اینها وحدت داشته باشند، هر کدام غذای خودشان را می‌خورند. اصلاً خداوند چنین آفریده برای اینکه این اختلاف در اذهان باشد ولی در مسائل خیلی مهم اینطور نیست. در مسائل زندگی و مسائل اجتماعی مربوط به همه‌ی درویش‌ها و درویشی اینطور نیست، امروز هم طوری شده که متأسفانه هر امری را همان اول به سیاست تعبیر می‌کنند. سیاست امروزی، این سیاست غلط، مثل یک مایعی شده که در یک ظرف پراز گردو است که ظاهراً پراز گردو است ولی اگر در آن آب بریزید جا پیدا می‌کند، می‌رود. سیاست امروز هم مثل این آب شده. در بین افکار مؤمنین، اعمال مؤمنین هم وارد می‌شود برای اینکه آنها را خراب کند. باید سعی کرد که تا می‌توانیم از این وضع دور باشیم.

حضرت سلطان‌علیشاه رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، رَحْمَةً وَاسِعَةً وَأَعْلَى اللهُ مَقَامُهُ الشَّرِيفِ، یکی از نتایجی که گرفته می‌شود از اینکه ایشان در گوشه‌ی دهی موسوم به بیدخت زندگی کنند همین بود. چون بیدخت، دهی بود، هزار و دویست، سیصد نفر، جمعیت داشت که حالا شهری شده، شهر بیدخت. ایشان با همه‌ی مقام علمی (علمی ظاهری) و مقام عرفانی معنوی‌شان در همان گوشه‌ی ده نشستند، نه از شأن ایشان کم شد، نه استفاده‌ی مردم از بزرگواری‌های ایشان کاهش پیدا کرد. همینطور بودند تا حضرت صالح‌علیشاه.

حتی آقای سلطان علیشاه، مثل اینکه در نامه هایشان هم یادم می‌آید اشاره‌ای هست. یا حضرت صالح علیشاه که من یادم است و در مجالسی بودم که این را فرمودند که ما یک گوشه‌ی ده گرفتیم، اینجا زندگی می‌کنیم. این مسائل را نمی‌دانیم. آقای سلطان علیشاه هم همین را گفتند. اگر هم کسی از آقایان انتقاد می‌کرد، می‌فرمودند شما عالم هستید باید حرف بزنید و دخالت کنید. اما آنجایی که مهم بود و ضرورت داشت هشدار می‌دادند. مثلاً همین نامه‌های ایشان را در *تابعه علم و عرفان* بخوانید. بعد از فداکاری‌ها و شهید دادن‌ها که بسیاری از آزادی خواهان، متعینین فداکار، متحمل گشتند و بعد به اصطلاح مشروطه را مستقر کردند، درباره‌ی مشروطه اختلاف بین پادشاه آنوقت، محمدعلی شاه، با مجلس بود. حضرت سلطان علیشاه در یکی از نامه‌هایی که باز این نامه هم در *تابعه علم و عرفان* هست، یا به مرحوم اعتماد یا معتمد است، نوشتند که به اعلیحضرت یا به شاه هم تذکر بدهید که در دوران امروز، مخالفت با این مجلس صحیح نیست. یک فتوایی که همه چیز در آن هست یعنی نقطه‌ی اصلی سیاست آن روز مملکت است. جایی که مصالح مملکت، مصالح ملت، مسلمین، در خطر بود، فوری حفظ می‌کردند که شاید در اثر همین هم بود که شاه چند سال مخالفتش را عنوان نکرد.

تشخیص این مسأله، یعنی مصادیق این امر و نهی، دیگر به عهده‌ی خود ماست. باید با روشن بینی، با اینکه خدا را در نظر بگیریم، او امر پیر را دقت کنیم و تصمیم بگیریم. ان شاء الله خداوند ما را از بحران امروزی جهان نجات بدهد. ما در کشتی نشسته‌ایم، کشتی نجات است، غرق نمی‌شویم، خدا ما را ننگه می‌دارد. خدا خودش کشتی را به راه انداخته، تمام کشتی‌نشینان را حفظ می‌کند، مطمئن باشید. منتها باید کشتی‌نشین باشیم یعنی از پنجره‌ی بیرون را نگاه نکنیم تا یکی دیگر را پیدا کنیم بچسبیم به آن. اللَّهُمَّ ثَبِّتْني عَلَى دِينِكَ مَا أَحْيَيْتَنِي وَلَا تُزِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا. یک چنین چیزی، ان شاء الله.

در مورد ملک درمانگاه بیدخت قید شده که آنجا «برای تأسیس درمانگاه» است و به مصرف دیگری شرعاً و قانوناً نمی‌تواند برسانند. یعنی اگر در آنجا درمانگاه تأسیس نمی‌کنند باید ملک را به صاحبش پس بدهند. بعد از فوت حضرت صالح علی‌شاه، ظاهراً مالکیت با ورثه بود و باز هم ادامه داشت و آنجا هم درمانگاه بود. تا اینکه من چندی پیش خبر شدم که درمانگاه را بسته‌اند و شهرداری می‌خواهد این زمین را بفروشد. چند سال همینطور بود ولی بعد که دیدم اینها می‌خواهند این کار را بکنند، با توجه به اینکه مصلحت مردم بود که درمانگاه باشد و

بنابر مصلحت روانِ پاکِ حضرت صالح علیشاه که اینجا درمانگاه باشد، آنوقت اعتراض کردم. حالا هم اگر به نظر من (یعنی فکر خودم است) اگر کسی مریض بشود که چشمش کور بشود بهتر از این است که به آن درمانگاه برود؛ برای اینکه آن درمانگاه شفایی می‌دهد از قبیل شفاهایی که خیلی جاها هست.

منظور من این است که دخالتِ در این مسائل اجتماعی در این قبیل اوقات است البته این مورد به آن درجه نیست که قبلاً مثال زدم. مثال حضرت سلطان علیشاه راجع به اختلاف شاه و مجلس آنوقت‌ها، این به آن درجه‌ی اهمّیت نیست. چیز جزئی‌ای است ولی مثل آن است، کوچک شده‌ی آن است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.<sup>۱</sup>

یک وقتی یک کسی با من صحبت می‌کرد، صحبتش از تفرقه و جدایی بود. بعد می‌گفت که مثلاً فلان گروه اصلاً مخالفند، ما هر چه می‌گوییم بیا‌یید با هم صلح کنیم با هم باشیم، قبول نمی‌کنند و می‌روند، اینها آدم‌های بدی هستند. من به او گفتم: این حرف تو خوب است ولی واقعاً همین‌طور معتقدی؟ اگر معتقدی، پس این کارت چیست؟ حالا ما، درویشی از لحاظ اجتماعی گفتیم که با هر گونه جنگ، ناسازگاری و اینها مخالفیم، نه اینکه تسلیم می‌شویم، نه! مخالف هستیم تسلیم هم نمی‌شویم ولی خودمان مخالفیم، می‌گوییم این اختلافات باید برطرف شود. خیلی مثال‌ها هست. به کسی بگویند: تو اول صلح را برای خودت انجام بده بعد بگو همه صلح طلب باشند. آرامش وقتی هست که هر گروه مخالف یا هر شخص مخالف با صمیم قلب، تسلیم به حرف صحیح باشند و الا فایده ندارد. منتها همین حرفی هم که من زدم، قابل هزار گونه تأویل است، هر کسی می‌گوید: نه، من که خوب می‌گویم، تقصیر او است. همه می‌گردند که تقصیر از دیگری پیدا کنند، فکر نمی‌کنند که خودشان هم تقصیری دارند.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۲۲/۶/۱۳۹۳ ه. ش. (جلسه خواهران ایمانی)

مثال‌های زیادی من دیدم که شاید برای همه‌ی شما تعریف هم کردم. به خصوص اختلاف بین زن و شوهرها خیلی دیده می‌شود که زن، همه‌ی بدی‌ها را از شوهرش می‌گوید (اگر طلاق گرفته باشد از شوهر سابقش) و هر مردی هم از زنش بدگویی می‌کند. من گاهی اوقات به هر دو می‌گویم: راست می‌گویید ولی «راست می‌گویید» دلیل این نیست که او این عیب‌ها را ندارد. بله، آن عیب‌ها را دارد ولی تو خودت چی؟ الان خانم‌ها هم دقت کنند در اختلافی که با نزدیکانشان دارند، با شوهرشان، پدرشان، مادرشان، به خصوص شوهرشان دارند، فکر کنند همه‌ی آن عیوبی که در او می‌بینند آیا در خودشان هست یا نیست؟ می‌گویند: خیلی لجباز است. می‌گویم: نگاه کن! او آدم بدی است که لجباز است ولی تو هیچ لج نمی‌کنی؟! لجباز نیستی؟! یک خرده فکر می‌کند می‌گوید: چرا! می‌گویم: پس تو هم با او شریکی. هر عیبی که به طرف می‌گویید، اگر فکر کنید در خودتان هم هست، اگر کاملش هم نباشد، شعله‌ای از آن عیب هست. این است که در هر اختلافی اول به خودتان بپردازید و آنچه در خودتان هست، مرتفع کنید بعد به دیگری بپردازید. این مَثَلی که می‌گویند: مؤمن آینه‌ی مؤمن است یعنی نگاه می‌کند، همه‌ی وضعیت خودش را در او می‌بیند. اگر خودش پر حرف است در او هم پر حرفی می‌بیند می‌گوید

پرحرف است اگر افسرده است، در او هم افسردگی می‌بیند ولی به هر جهت باید سعی کنید که در هیچ موردی اختلاف نباشد. برای اینکه در این کار موفق شوید هر کدام اوّل باید از خودش شروع کند. زن و شوهر با هم هیچ اختلافی نداشته باشند، البته اینکه مثلاً یکی می‌گوید برای من بخر، او می‌گوید ندارم، او می‌گوید... این اختلافات جزئی مهم نیست. کجا برویم؟ یا مثلاً چه غذایی درست کنم؟ اینها مهم نیست ولی اختلاف مهمی نداشته باشند و با هم بسازند، در این صورت هر دو نفری که این کار را بکنند، یک اجر دارند. یکی اینکه خودشان زندگیشان راحت‌تر می‌شود. یک اجر دیگری دارند که دیگران هم تشویق می‌شوند به صلح و آرامش. این کار را بکنید بعد بیشتر مشکلات از همین طریق حل می‌شود.

یک مشکلات دیگری هست که مال وضعیت اجتماع است، وضعیت اجتماع طوری گشته است که مثلاً خیلی اختلاف بین زن و مردها، بین دانشجویان و استاد و امثال اینها هست که آنها البته به این سرعت و سهولت حل نمی‌شود. به تدریج باید حل بشود و حل می‌شود ان شاء الله. اینکه یک دستور کلی، اما دستور برای فقرا این است که خودشان را حفظ کنند، هم خودشان را از شرّ شیطان حفظ کنند و هم «خودِ درویشی‌شان» را حفظ کنند یعنی کاری کنند که



بین دو تا درویش ایجاد اختلاف نشود. اگر خودشان هم اختلافی دارند برای اینکه بین دو تا درویش اختلافی نباشد، آن را حل کنند، ان شاء الله. من از اول هم اگر یادتان باشد آنهایی که آمدند، همیشه تذکر و یادآوری ام در حفظ اتحاد و یگانگی بوده. ان شاء الله همه تان رعایت کنید.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.<sup>۱</sup>

سوره‌های قرآن و آیات قرآن هر کدام به مناسبتی آمده یعنی در واقع خداوند برای اینکه بیشتر این آیات و معنای آنها در دل‌ها ثبت بشود، یک موقعیتی به وجود آورده که احساس کنند که نیاز به چنین چیزی دارند. مثلاً یک موردی که خیلی مشخص است و دیده می‌شود، در آیات سوره‌ی نور است؛ یک تهمت‌ی به عایشه زدند و خیلی پیغمبر ناراحت شدند، همسرشان بود به اصطلاح سوگلی در زن‌ها بود. مدت‌ها ناراحت بودند و همه‌ی مسلمین هم ناراحت بودند که آخر این چطوری است؟ از طرفی شایع بود، مردم هم خیلی علاقه‌مندند که حرف‌های عجیب و غریب را شایع کنند. از طرفی نمی‌خواستند که برای همسر پیغمبر چنین گفته‌ای باشد. همه هم ناراحت بودند، در آن وضعیت، آن آیات برائت نازل شد که عایشه تا آخر عمر هم همیشه افتخار می‌کرد که خداوند برای پاک‌ی من آیاتی فرستاد یعنی خداوند این همه مخلوق دارد، از روز ازل تا روز ابد، (حالا از روز ازل نگوئیم، همین موجود را بگوئیم) در مورد این یکی آیاتی فرستاد. البته هم خودش می‌دانست، هم همه می‌دانستند که این به خاطر خود پیغمبر است.

سران قبایل اگر بیعت می‌کردند و تسلیم می‌شدند همه‌ی قبیله سالم بود. مسلمین دیگر از این جنگ و دعوا‌ی با هم راحت

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۲۳/۶/۱۳۹۳ ه. ش.

بودند. رؤسای یکی از قبایل که خیلی مسلمین علاقه مند هم بودند که بیعت کند، تازه بیعت کرده بود، چند روزی بود مثلاً بیعت کرده بود، بعد پسر عموی این که خیلی در قبيله متنفذ بود، آمد یک اٹھامی به همسرش زد. گفت من خودم دیدم. در چنین موردی پیغمبر گفتند شاهد داری؟ آخر باید هر مسأله‌ی اینطوری را با چهار نفر شاهد حل کنند خلاصه گفت در آنوقت من دیدم، شاهد چه هست؟! همه‌ی مسلمین هم جمع شدند گفتند: راست می‌گوید، شاهد در این موضع؟! آنوقت پیغمبر گفتند نمی‌شود، آن آیات آمده قبلاً مقرر شده که هر کسی این تهمت را به دیگری می‌زند، اگر چهار نفر شاهد داشت، مورد قبول است. اگر شاهد نداشت این را تهمت می‌گویند، افترا می‌گویند و می‌گویند تو دروغ گفتی، تو بیخود گفتی. به او نمی‌گویند ولی عملاً می‌گویند که تو دروغ گفتی، به حرفش گوش نمی‌دهند، بعد هم حتی شهادت خودش را قبول نمی‌کنند. چرا چنین شهادتی دادی که ثابت نمی‌شود؟ پیغمبر گفتند: شاهد داری؟ گفت: نه. گفتند: اگر شاهد نداری تو خودت باید مجازات بشوی، افترا زدی. مسلمین گفتند که باید کاری کنیم. مسلمین جمع شدند گفتند آقا! این پسر عمویش تازه مسلمان شده و ما به اصطلاح امیدوار بودیم که این مسلمان بشود و حال آنکه یک چنین چیزی را کسی شاهد نمی‌گیرد در آنوقت! پسر عمویش را می‌خواهید مجازات کنید؟! پیغمبر فرمود: نه، چاره نیست، حکم

خدا باید اجرا بشود که مجازاتش چند ضربه شلاق است. شلاق و تخته شلاق و این حرف‌ها را آماده کردند که به این شلاق بزنند که حالت وحی بر پیغمبر نازل شد، در این موارد هم مسلمین می‌ایستادند که این وحی تمام بشود و حضرت به حال عادی بیایند، اولاً به احترام این حالت وحی ثانیاً به احتمال اینکه در همین موقع یک حکم دیگری نازل شده باشد. اینها به این امید هم بودند دست نگه داشتند. آیات وحی که تمام شد، حضرت گفتند: دست و پایش را باز کنید، آزاد است. معلوم شد که این حکم است. آنوقت حکم برای او نازل شد که یک قراردادی است به نام «لعان». در قانون مدنی هم نوشته شده «لعان». (نمی‌دانم در قانون مجازات هم هست یا نه؟) که این چهار تا قسم می‌خورد که بله، من دیدم، خودم دیدم. بعد می‌گویند تو دیگر مفتری حساب نمی‌شوی، گناهی نداری چون شاهد نداری همین چهار تا قسم، چهار تا شاهد است. بعد به آن طرف می‌گفتند که این چنین تهمتی به تو زده اگر می‌گویی دروغ است، تو هم چهار قسم بخور. چهار قسم هم او می‌خورد اگر می‌خورد آزاد بود، منتها اینها دیگر از هم جدا می‌شدند، لازم به طلاق نبود همین یک طلاق شدیدی بود و دیگر هیچ وقت هم نمی‌توانست آن زن را بگیرد. اینها حکم لعان است که هنوز هم هست. منتها حالا مصداق پیدا نمی‌کند.

لعان اصلاً کسی نمی‌دانست تکلیفش چطوری است؟

مثلاً سوره‌ای هست سوره‌ی: **أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمُقَابِرَ**<sup>۱</sup>. این به مناسبت خاصی بود ولی یک حکم کلی صادر شد. دو تا قبیله با هم جنگ داشتند اوس و خزرج که مدینه و اصلاً همه‌ی عربستان را به هم ریخته بودند چون دویست سال بود اینها با هم دشمن بودند، تا دست‌شان می‌رسید از هم کشتار می‌کردند. کشتار هم یعنی هفت، هشت، ده تا می‌کشتند، به قصاص مثلاً فلان خونی که صد سال پیش ریخته شده. باز آنها به قصاص اینها می‌کشتند. در یک نزاع دیگری که بود هر کدام می‌گفتند قبیله‌ی ما از قبیله‌ی شما مهمتر است. او هم می‌گفت نخیر، قبیله‌ی ما از شما مهمتر است. بعد می‌گفتند بزرگان مان را بشماریم. این می‌شمرد، او هم می‌شمرد، مرده‌های‌شان را هم ذکر می‌کردند، از زمان خیلی قدیم. می‌گفت چه کسانی از ما بودند، او می‌گفت ما هم داشتیم. سر همین جنگ می‌کردند. آنوقت خدا می‌گوید که شما به اندازه‌ای زیاده‌طلبی می‌کنید؛ **أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ** تا حتی مقبره‌هایتان را زیارت می‌کنید که همین حرف، همین آیه موجب بهانه‌ی وهابی‌ها شده که زیارت قبر گناه دارد. زیارت قبر اگر آن خاک را زیارت می‌کنی بله، صحیح نیست برای اینکه آن خاک مثل همه‌ی خاک‌هاست ولی ما آن را زیارت می‌کنیم برای اینکه یادمان بیاید همانطوری که وقتی مثلاً تسبیحی می‌چرخانید

(حالا همه‌ی تسبیح‌ها اینطوری نیست ولی خیلی‌ها هست) یا انگشت‌ری دارید وقتی به آن نگاه می‌کنید، دست می‌زنید یادت می‌آید که این انگشت‌ر چه سوابقی داشته و چه سوابقی برای من داشته. به آن سوابق احترام می‌گذارید و می‌بوسید. یا آن سوابق و اینها را که به یاد می‌آورید، چنان در آن سابقه محو می‌شوید و چنان لذّت آن دیدار را به اصطلاح دارید که محو می‌شوید. اگر اینطوری باشد، بت پرستی است.

بنابراین اگر کسی زیارت می‌کند، اینهایی که زیارت می‌کنند یک ایراد دیگری که بر این می‌گیرند، می‌گویند: شما می‌گویید ما خاک را زیارت نمی‌کنیم، امام را زیارت می‌کنیم. باز آن هم شرک است، پس باید خالص کنید، این است که خلوص نیّت در همه جا لازم است و به درد می‌خورد. باید خالصاً فکر کنید که من اینجا را که زیارت می‌کنم برای اینکه یادم می‌آید که این شخصی که در اینجا خوابیده یا او را دیده بودم یا ندیدم، چه خاطراتی و چه بزرگواری‌هایی داشت! یاد آن بزرگواری‌ها می‌کنیم و محو آن بزرگواری‌ها می‌شویم. بعد هم از خود او نمی‌خواهیم، او هم بنده‌ای است مثل همه‌ی ماها. از او می‌خواهیم، در واقع می‌گوییم وقتی داری به سمت خداوند می‌روی، ما هم مثل بچه‌ی کوچکی دست ما را هم بگیر و همراهت ببر. در چنین حالتی فکر می‌کنیم. این است که در واقع برای اصلاح چنین حالتی فرمودند: **أَلْهَاكُمُ**

التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ، قبر را زیارت می‌کنید نه، ما قبر را زیارت نمی‌کنیم. بحث محمد بن عبدالوهاب هم مثل این است.

بعد یک عیبی که هست، در خیلی از محققین ما هر کسی را که غیر از آنها فکر کند، کافر می‌دانند. آقا! اینها هم یک عقیده‌ای است، غلط است ما آن را قبول نداریم، بگذارید او داشته باشد. آن عقیده را با این چیزها نمی‌شود عوض کرد. تمام آیات قرآن که در مورد احکام صادر شده، موردی دارد، یا اینکه شرح وقایع است. به همین دلیل هم می‌بینیم یک چیزهایی ظاهراً با هم مخالف به نظر می‌رسد. یک جایی می‌گوید: فَخَذُّوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ<sup>۱</sup>، هر جا دیدیدشان بگیرید بکشید و جاهای دیگر می‌گوید که لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ<sup>۲</sup>، در دین اکراهی نیست، اینها هر کدام موردی دارد. در نتیجه مواردی هم هست حالا غیر از اینکه در آیات قرآن هست، در همه‌ی دستورات دیگر هم همینطور هست. تشخیص اینکه این وقتش این است یا آن است، آن تشخیص با دل است، با دل خالص و روشن. حالا ان شاء الله ما هم، دل خالص و روشن داشته باشیم و هم، فهم این مطالب را، ان شاء الله.

۱. سوره نساء، آیه ۹۱.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

## فهرست جزوات قبل

شماره مجموعه	عنوان	قیمت (تومان)
۱	جزوات ۱ الی ۱۲ شامل: گفتارهای عرفانی <sup>۱</sup> زمستان ۱۳۸۶ الی تابستان ۱۳۸۷ / گفت وگوهای عرفانی <sup>۲</sup> (شش مصاحبه در سال ۱۳۸۶ و ۱۳۸۷) / مکاتیب عرفانی <sup>۳</sup> از سال ۱۳۷۵ الی ۱۳۷۹ / جزوات موضوعی استخاره و مقدمه‌ی روز جهانی درویش و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	۸۰۰۰
۲	جزوات ۱۳ الی ۱۶ شامل: جزوات موضوعی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول) و حقوق مالی و عشریه (قسمت اول) / گفتارهای عرفانی مهرماه ۱۳۸۷ / مکاتیب عرفانی سال ۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	۱۰۰۰
۳	جزوات ۱۷ الی ۲۱ شامل: گفتارهای عرفانی پاییز ۱۳۸۷	۱۰۰۰
۴	جزوات ۲۲ الی ۲۵ شامل: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول) / مکاتیب عرفانی سال‌های ۸۱-۱۳۸۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	۱۰۰۰
۵	جزوات ۲۶ الی ۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد الی دی ماه ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	۱۰۰۰
۶	جزوات ۳۰ الی ۳۳ شامل: گفتارهای عرفانی زمستان ۱۳۸۷ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	۱۰۰۰

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه‌ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها.



۲۰۰	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
۱۰۰۰	جزوات ۳۴ الی ۳۸ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۱۳۸۲-۸۴ / شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم) / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت اول)	۷
۱۰۰۰	جزوات ۳۹ الی ۴۳ شامل: مکاتیب عرفانی سال‌های ۱۳۸۴-۸۷ / شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمتهای سوّم و چهارم) / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها (قسمت دوم)	۸
۱۰۰۰	جزوات ۴۴ الی ۴۷ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	۹
۱۰۰۰	جزوات ۴۸ الی ۵۲ شامل: گفتارهای عرفانی مرداد تا مهر ۱۳۸۹	۱۰
۱۰۰۰	جزوات ۵۳ الی ۵۷ شامل: گفتارهای عرفانی اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸ / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت دوم: عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۱۱
۱۰۰۰	جزوات ۵۸ الی ۶۲ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد و تیر ۱۳۸۸ / جزوات موضوعی درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم) و خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم) / گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوّم، سال‌های ۱۳۸۸-۸۹) / رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)	۱۲
۱۰۰۰	جزوات ۶۳ الی ۶۷ شامل: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمتهای دوم الی چهارم) / گفتارهای عرفانی تیر ۱۳۸۸	۱۳
۱۰۰۰	جزوات ۶۸ الی ۶۹ شامل: گفتارهای عرفانی تیر الی شهریور ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمتهای هفتم الی نهم)	۱۴
-	جزوه ۷۰: مُلخّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)	-
۱۰۰۰	جزوات ۷۱ الی ۷۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آذر ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)	۱۵

۵۰۰	جزوه ۸۰: شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	
۱۰۰۰	جزوات ۸۱ الی ۸۹ شامل: گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمتهای اول الی نهم) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	۱۶
۵۰۰	جزوه ۹۰: مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	
۱۰۰۰	جزوات ۹۱ الی ۹۹ شامل: گفتارهای عرفانی آذر الی اسفند ۱۳۸۸ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	۱۷
۵۰۰	جزوه ۱۰۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۰۱ الی ۱۰۹ شامل: گفتارهای عرفانی فروردین الی خرداد ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	۱۸
۵۰۰	جزوه ۱۱۰: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اول)	
۱۰۰۰	جزوات ۱۱۱ الی ۱۱۹ شامل: گفتارهای عرفانی خرداد الی شهریور ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	۱۹
۵۰۰	جزوه ۱۲۰: شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اول)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۱: درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	
۵۰۰	جزوه ۱۲۲: شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوم)	
۵۰۰	جزوه ۱۲۳: فهرست موضوعی جزوات	
۵۰۰	جزوه ۱۲۴: درباره‌ی ذکر و فکر	
۵۰۰	جزوات ۱۲۵ الی ۱۲۹ شامل: گفتارهای عرفانی شهریور الی آبان ۱۳۹۰	۲۰
۲۰۰	جزوه ۱۳۰: درباره‌ی بیعت و تشرف	
۵۰۰	جزوات ۱۳۱ الی ۱۳۹ شامل: گفتارهای عرفانی آبان الی اسفند ۱۳۹۰ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)	۲۱
۵۰۰	جزوات ۱۴۰ الی ۱۴۹ شامل: گفتارهای عرفانی اسفند ۱۳۹۰ / پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	۲۲
۲۰۰	جزوه ۱۵۰: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد دوم)	

۵۰۰	جزوات ۱۵۱ الی ۱۵۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی دعا (قسمت اول) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت اول) و درباره‌ی بیماری و شفا/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت شانزدهم)	۲۳
۵۰۰	جزوات ۱۶۰ الی ۱۶۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی روح (قسمت اول) و درباره‌ی دعا (قسمت دوم) و درباره‌ی خواب و رویا (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت اول) و درباره‌ی استخاره (قسمت اول)/ پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه)	۲۴
۲۰۰	جزوه ۱۷۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	
۵۰۰	جزوات ۱۷۱ الی ۱۷۹ شامل: جزوات موضوعی درباره‌ی آداب حضور در مجالس فقری (قسمتهای اول و دوم) و درباره‌ی روح (قسمت دوم) و درباره‌ی شیطان (قسمت دوم) و درباره‌ی استخاره (قسمت دوم) و درباره‌ی امریه معروف و نهی از منکر/ گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی بهار ۱۳۹۲ و فهرست فایل‌های متنی، صوتی و تصویری بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (جزوه هارد اکسترنال شماره یک)	۲۵
۲۰۰	جزوه ۱۸۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۵۰۰	جزوات ۱۸۱ الی ۱۸۹ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی فروردین الی تیر ۱۳۹۳ و شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفدهم)	۲۶
۲۰۰	جزوه ۱۹۰: رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۱: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب‌علیشاه) (قسمت اول)	

۲۰۰	جزوه ۱۹۲: پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه) (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۳: فهرست موضوعی جزوات (قسمت دوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۴: شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح‌الشریعة و مفتاح‌الحقیقة) (جلد سوم)	
۲۰۰	جزوه ۱۹۵: درباره‌ی خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	
۲۵۰	جزوات ۱۹۶ الی ۲۰۰ شامل: گزیده‌هایی از گفتارهای عرفانی مرداد و شهریور ۱۳۹۳	